

دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۱۰/۱۷

• تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۲۴

## برتولد لوفر و زبان فارسی تدقیقاتی در مجموعه سینو-ایرانیکا

فاطمه مهری\*

### چکیده

برتولد لوفر، شرق‌شناس برجسته آلمانی را بیشتر به واسطه تحقیقات گسترده او درباره تمدن چین می‌شناسند. او که دکترای زبان‌های شرقی خود را از دانشگاه لایپزیگ گرفته بود، با سفر به چین و تبیت تحقیقات دامنه‌داری درباره زوایای گوناگون فرهنگ و هنر چین انجام داد و به عنوان یکی از چین‌شناسان بزرگ روزگار خود شهرت یافت. در میان آثار پرشمار او، مجموعه‌ای به نام سینو-ایرانیکا (Sino-Iranica, 1919). وجود دارد که لوفر در آن، طی مقالات مختلفی که اغلب به حوزه گیاه‌شناسی و کانی‌شناسی اختصاص دارند، به تعاملات فرهنگی ایران و چین در روزگاران کهن پرداخته است. این مطالعه هر چند بیش از هر چیز یک مطالعه تاریخی-تمدنی در حوزه علوم طبیعی است، از فوایدی در حوزه زبان به عنوان واسطه انتقال فرهنگ خالی نیست. یکی از تلاش‌های لوفر در سینو-ایرانیکا آن است که با آگاهی‌های گسترده خود درباره زبان چینی و روش‌های ثبت واژگان دخیل در این زبان، نام فارسی گیاهان و کانی‌ها را شناسایی کند و بدین شکل، از انتقال مظاهر مادی تمدن ایران به چین در بازه زمانی بزرگی - از سده ۲ ق.م تا سده ۱۴ م - سخن بگوید. در این مقاله برخی آگاهی‌های زبانی موجود درباره گیاهان ایرانی را که لوفر در خلال مطالعات خود در متون چینی بدان‌ها دست یافته، بازخوانی می‌کنیم و اهمیت کار او را در این حوزه نشان دهیم. این اهمیت به طور توأمان هم در حوزه نفوذ زبان‌های ایرانی و هم در حوزه تأثیرگذاری تمدنی و فرهنگی ایران در تمدن باستانی چین قابل پیگیری است.

### کلید واژه‌ها:

آوانگاشت‌های چینی، چین، سینو-ایرانیکا، گیاه‌شناسی، لوفر.

**Abstract****Berthold Laufer and Persian Language: A Study on the *Sino-Iranica* Collection**

Fatemeh Mehri\*

The eminent German orientalist Berthold Laufer is best known for his extensive research on Chinese civilization. Having received his Ph.D. in Oriental Languages from the University of Leipzig, he traveled to China and Tibet to conduct extensive research on various aspects of Chinese culture and art, and became known as one of the great sinologists of his day. Among his many works is a collection called *Sino-Iranica* (1919) in which Laufer discusses the cultural interactions between Iran and China in ancient times in various articles, often in the field of botany and mineralogy. Although this study is above all a historical-civilizational study in the field of natural sciences, it nevertheless has benefits in the field of language as a means of transmitting culture. One of Laufer's efforts at *Sino-Iranica* is to identify the Persian names of plants and minerals by his extensive knowledge of the Chinese language and the methods of recording the loan-words in Chinese, and thus the transferring of material components of Iranian civilization to China from the 2nd century BCE to the 14th century. In this article, we review some of the linguistic knowledge about Iranian plants that Laufer acquired during his studies of Chinese texts, and show the importance of his work both in the field of the influence of Iranian languages and in the field of Iranian cultural and civilizational impact on ancient Chinese civilization.

**Key words:** Botany, China, Chinese transcription, Laufer, *Sino-Iranica*

\* Assistant professor. Shahid Beheshti University. Tehran. Iran mehri. f\_mehri@sbu.ac.ir

## ۱. درآمد

یکی از حوزه‌هایی که در پژوهش‌های زبانی هم از حیث تاریخی و هم از حیث اجتماعی بدان می‌پردازند، مسألهٔ رابطه و تعامل زبان‌ها با یکدیگر و تأثیر و تأثرات آن‌ها بر هم است. امروزه برخی رویکردهای زبانی که با دغدغهٔ حفظ زبان به این تعاملات می‌نگرند، می‌کوشند تا حد ممکن با زدودن تأثیرات زبان‌های بیگانه که آشناترین جلوه‌های آن پرهیز از گرت‌برداری‌های نحوی و معادل‌سازی واژه‌های بیگانه است، به حفظ چهرهٔ اصیل زبان کمک کنند. این مسأله گرچه در روزگار ما با گسترش ارتباطات جهانی، فراگیری فناوری‌های نو و تسلط «زبان‌های بین‌المللی» به ویژه در عرصه‌های علمی، گاه همچون یک بحران زبانی نگریسته می‌شود، اما پیشینه‌ای کهن دارد و مسألهٔ جدیدی نیست؛ وجههٔ تاریخی این تعاملات زبانی علاوه بر آنکه یکی از عرصه‌های پژوهشی زبان‌شناسی تاریخی است، در حوزه‌های دیگری، همچون تاریخ سیاسی سرزمین‌ها و تاریخ علوم و تمدن‌ها نیز عرصه‌ای مهم تلقی می‌شود. این تعاملات یا تداخلات زبانی که گاه از آن‌ها با عبارت «وام‌گیری زبانی» نیز یاد می‌کنند، چنانکه گفتیم در سطوح متفاوت زبانی، در آواها، دستور زبان و واژگان دیده می‌شود، اما ما در این نوشتار با اقتباس یا وام‌گیری واژگانی سروکار داریم که لاورفر در سینو-ایرانیکا بدان نظر دارد.

واژگان بنا به دلایل چندی که در ادامه بدان‌ها اشاره خواهیم کرد، از زبانی به زبان دیگر منتقل می‌شوند، اهل زبان وام‌گیرنده آن‌ها را می‌پذیرند و همچون واژگان اصیل زبان خود به کارشان می‌گیرند. آنچه موجب تبادل واژه میان زبان‌های گوناگون می‌شود، بیش از هر چیز تعاملات فرهنگی میان اهل این زبان‌ها و آشنایی با مظاهر مادی و معنوی یکدیگر است که اغلب نیز از حد آشنایی فراتر می‌رود و به اخذ و اقتباس فرهنگ‌ها از هم می‌انجامد. این تعاملات فرهنگی و تمدنی از آنجا که به دستیاری زبان صورت می‌گیرد، آشکارترین تأثیر خود را نیز در زبان بر جای می‌گذارد. تلاش‌هایی که برای بررسی واژگان دخیل صورت می‌گیرند، در واقع با در نظر داشتن همین نکته، به طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازند؛ به طور نمونه، پرویز ناتل خانلری در آنچه در این باره نوشته است (۱۳۴۷: ۱۱۶)، با در نظر داشتن تعاملات میان ملل و فرهنگ‌های گوناگون، واژگان دخیل را بر پایهٔ محصولات طبیعی، محصولات صنعتی و محصولات تمدنی و فرهنگی تقسیم‌بندی کرده است. سپس به تفصیل در باب رستنی‌ها و معدنیات، ابزار و وسایل و امور مرتبط با تمدن و فرهنگ (مثلاً امور مربوط به سازمان‌های اجتماعی و اداری و آداب و رسوم مردمی، دین و مذهب و علوم و معارف و هنرها و پیشه‌ها) سخن گفته و در باب هر یک

مثال‌هایی تاریخی از سفر واژگان فارسی به زبان‌های دیگر خاصه عربی، و ورود واژگانی به ویژه از زبان‌های اروپایی به فارسی عرضه کرده است (نک: همان، ۱۱۶-۱۲۹). این شاخه از مطالعهٔ زبانی، به ویژه در زبان عربی، دارای تاریخی فربه است، چرا که شارحان و مفسران قرآن و عالمان علم لغت از همان نخستین سده‌ها، به واژگان دخیل در قرآن توجهی ویژه نشان دادند و تألیفات مستقلی در این باره نگاشتند (برای تفصیل در این باره، نک: جفری، ۱۳۷۲: ۵۷-۸۶) اما یکی از ظرایف بررسی واژگان دخیل آن است که این کلمات «با نظام واجی (یا صوتی) زبان قرض‌گیرنده همگون یا منطبق می‌شوند» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۴۹). در واقع این کلمات در فرایند جذب، با اصوات زبان مقصد تطبیق می‌یابند تا اهل زبان بتوانند آن‌ها را به صورت طبیعی و همچون واژگان زبان خود به کار برند (برای برخی مثال‌ها، نک: همان، ۲۵۰-۲۵۲). با در نظر داشتن این ملاحظه، مستبعد نیست که بینگاریم در مواردی که سفر واژگان دخیل در ادوار کهن تاریخی رخ داده باشد و تبدیلات/ حذف‌های آوایی صورت‌گرفته در واژگان به درجات مختلف، آن‌ها را از شکل اصلی خود در زبان وام‌دهنده گردانده باشد، مطالعهٔ آن‌ها با دشواری‌هایی همراه گردد؛ به ویژه اگر تفاوت دستگاه‌های آوایی دو زبان وام‌دهنده و وام‌گیرنده چشمگیر باشد. به سخن دیگر، گاه این تبدیلات و تغییرات چنان دگرگونی‌ای در واژه دخیل ایجاد می‌کنند که تشخیص صورت نخستین و تبار آن دشوار می‌شود؛ به عنوان نمونه‌ای تاریخی می‌توان به ابهام موجود دربارهٔ واژه «استیفا» اشاره کرد که از زبان دیوانی ایرانیان به اسناد دیوانی و مالی چین راه یافته بود و در یک واژه‌نگار چینی به صورت estifi ضبط شده بود و صورت اصلی و معنای آن برای متن‌پژوهان چینی در حاله‌ای از ابهام بود. چین‌شناس ایرانی، زنده‌یاد دکتر مظفر بختیار، در مقاله‌ای صورت اصلی واژه را نشان داد و این ابهام را برطرف ساخت<sup>۱</sup> (see: Liu Yingsheng, 2010: 92).

آنچه ما در این نوشتار بدان خواهیم پرداخت، نمونه‌ای از چنین مطالعاتی است در حوزه‌ای ویژه از تعاملات فرهنگی دو تمدن کهن ایران و چین که از روزگار باستان آغاز شده و تا دوران اسلامی تداوم یافته است. روابط سیاسی، داد و ستدهای گستردهٔ بازرگانی و سفرها و مهاجرت‌ها از عمده‌ترین دلایل این ارتباط دیرپا بوده‌اند. در آغاز سدهٔ ۲۰م. در نتیجهٔ کاوش‌های باستان‌شناسی در تورفان چین ابعاد نوینی از رابطهٔ فرهنگی ایران و چین روشن گشت. در این کاوش‌ها کتیبه‌ها و اسناد و نسخه‌هایی از زبان‌های ایرانی به نثر و نظم به دست آمد که افزون بر اهمیتشان در مطالعات مرتبط با زبان‌ها و هنرهای ایران باستان، سندی از روابط عمیق ایران و چین به شمار می‌رفتند. این پیوند پس از اسلام ادامه یافت و به سبب ورود اسلام به چین به

میانجیگری ایرانیان تعمیق شد. مظفر بختیار در «بررسی‌نامه نسخه‌های خطی اسلامی» که حاصل جستجوی چندین ساله او در مناطق گوناگون چین برای یافتن نسخه‌های خطی اسلامی بود، عمق این پیوند را نشان داد. مشاهدات او از میراث فرهنگی ایران در چین که آثار آن به ویژه در معماری بناهای اسلامی همچنان باقی است، از اسناد مهم نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در چین است (see: Bakhtyar, 1994: 65). این تأثیر عمیق فرهنگی و زبانی، خلاف آنچه ممکن است امروزه به نظر رسد، هنوز برجاست و در بخش‌های پهناوری از نواحی غربی چین، فارسی همچون یک زبان زنده به کار گرفته می‌شود (برای نمونه، نک: بدیعی، ۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۷۰). اما در اینجا، به سبب تمرکز بر اثر لاورفر، تنها از منظر همین اقتباس یا وام‌گیری واژگانی به ارتباط زبان‌های ایرانی و چینی خواهیم پرداخت و برای معرفی پژوهش لاورفر بر حوزه گیاهان تمرکز خواهیم کرد؛ هر چند واژگان فارسی از حوزه‌های دیگری همچون: جغرافیا، امور دیوانی و القاب رسمی، پوشاک و منسوجات و کانی‌ها و فلزات گرانبها نیز به زبان چینی راه یافته‌اند (برای فهرستی اجمالی از این واژگان، نک: EIr, 2011: "CHINESE-IRANIAN RELATIONS viii. Persian Language and Literature in China").

## ۲. لاورفر و آثار او

برتولد لاورفر در شهر کلن آلمان در خانواده‌ای یهودی زاده شد و گرچه تحصیلات دانشگاهی خود را در آلمان به انجام رساند، اما زندگی علمی او، جز سال‌هایی که به مناسبت تحقیقات گسترده‌اش در آسیا سکونت گزید، یکسره در ایالات متحده آمریکا گذشت. آنچه از زندگانی لاورفر می‌دانیم، بیش از هر چیز حاصل بستگی او به دو نهاد علمی و هنری بزرگی است که او پژوهش‌های خود را در آن‌ها پی افکند: یکی موزه تاریخ طبیعی نیویورک و دیگری موزه فیلد نیویورک که لاورفر تا پایان عمر، پیش از آنکه به سبب ابتلا به سرطان، به مرگی خودخواسته تن دهد، در آنجا مشغول به کار بود.

او در ۱۸۹۳م. به دانشگاه برلین راه یافت و در ۱۸۹۷م. در حالی که هنوز بسیار جوان بود، از دانشگاه لایپزیگ دکتری گرفت. در جریان مطالعاتش در حوزه زبان‌های شرقی، زبان عربی، فارسی، سانسکریت، مالایی، چینی، ژاپنی، مغولی، تنگوت، منچو، دراویدی، پالی، تبتی و روسی را آموخت (Clark et al. 1934: 350; Hummel, 1936: 101). استادان او در این زبان‌ها از بزرگ‌ترین چهره‌های مطالعات شرق‌شناختی بودند. او بر برخی از این زبان‌ها از جمله زبان چینی

چنان تسلط یافت که آن‌ها را همچون زبان‌های اروپایی‌ای که بدان‌ها می‌نوشت (آلمانی، انگلیسی و فرانسه)، به کار می‌برد. بی‌گمان یکی از برتری‌های لاورفر در حوزه پژوهشی خودش، همین تسلط و دانش عمیق زبانی بوده است. او پس از فراغت از تحصیل برای همکاری در پروژه‌های در موزه تاریخی طبیعی نیویورک در باب روابط آسیا و آمریکای شمالی به سرپرستی فرانتس بوآس،<sup>۲</sup> انسان‌شناس آلمانی-آمریکایی، به ایالات متحده سفر کرد (Bronson, 2003: 117). سپس برای انجام مأموریت خود، راهی ژاپن و روسیه شد و در سال ۱۹۰۰م. به آمریکا بازگشت. اما اقامتش در آنجا دیری نپایید. به زادگاهش بازگشت و حدود دو سال بعد برای سرپرستی پروژه‌ای مرتبط با چین بار دیگر به آمریکا رفت. لاورفر چندین سال در چین اقامت کرد. به مناطق گوناگون آن سرکشید و از منظرهای مختلف، فرهنگ و آداب و رسوم چینیان را مطالعه نمود و به گردآوری مصنوعات باستان‌شناختی و مردم‌شناختی پرداخت (idem, 118). لاورفر همچنین برای دو سال (۱۹۰۵-۱۹۰۷م) در دانشگاه کلمبیا استاد مدعو مردم‌شناسی و زبان‌های آسیای شرقی بود (Clark et al. 1934: 349). در ۱۹۰۸م. با تغییر برخی رویکردهای کلان در موزه علوم طبیعی که دیگر علاقه‌چندانی به پیگیری تحقیقات حوزه آسیا نداشت، به موزه فیلد در نیویورک پیوست و برای انجام تحقیقات خود راهی تبت شد (Bronson, 2003: 119). همکاری لاورفر با موزه فیلد تا پایان عمر ادامه یافت و آثار گردآورده او برای این موزه که از هزاره ششم پیش از میلاد تا ۱۸۹۰م. را در برمی‌گرفت، از مجموعه‌های بزرگ و ارزشمند چینی به شمار می‌رود. سال‌های پس از ۱۹۱۱م. سال‌های شکوفایی علمی لاورفر بود: اغلب تکننگاری‌ها و مجموعه‌های پژوهشی پرشمار او از این تاریخ به بعد منتشر شده‌اند (idem, 121؛ برای فهرستی از آن‌ها، نک: Clark et al. 1934: 352-362; Hummel, 1936: 103-111). برخی از آثار او همچون سفالینه‌های چینی سلسله هان (۱۹۰۹)، مجسمه‌های قبور دوره هان (۱۹۱۱)، یشم (۱۹۱۲) و بیکره‌های گلی چینی (۱۹۱۴)، از مهم‌ترین پژوهش‌ها در حوزه چین‌شناسی به شمار می‌روند (Hobson, 1935: 231). اقامت طولانی لاورفر در چین که حاصلش تحصیل دانشی عمیق در باب زبان چینی، تسلط به منابع کهن و اصیل و مهم‌تر از آن، آشنایی با فکر و فرهنگ چینی بود، موجب شد پژوهش‌های او به آثار مرجع این حوزه تبدیل شوند و اعجاب و تحسین هم‌تایان علمی او را برانگیزند (برای نمونه، نک: Sarton, 1920: 299).

لاورفر گرچه در کار علمی‌اش بیش از هر چیز بر جلوه‌های فرهنگ و تمدن کهن چین تمرکز داشت، اما به واسطه ابعاد گوناگون ارتباط میان دو تمدن بزرگ ایران و چین، برای پرداختن به برخی حوزه‌ها، ناگزیر به ایران نیز توجه ویژه‌ای نشان داده است. دو اثر عمده او که نشان‌دهنده

این توجه‌اند، یکی پیکره‌های گلی چینی است که در بخشی از آن دربارهٔ آلات رزم و موسیقی و برخی بازی‌ها که از ایران به چین رفته‌اند، بحث شده است (برای نمونه، نک: Laufer, 1914: 217-218, 237, 312) و دیگری مجموعه‌ای است به نام سینو-ایرانیکا که لاورفر آن را در سال ۱۹۱۹م. منتشر ساخت. با وجود تحقیقات ارزندهٔ لاورفر در نشان دادن روابط فرهنگی ایران و چین که نشان‌دهندهٔ گوشه‌ای از حیات فرهنگی ارزشمند ایران در روزگار باستان است، آثار او به فارسی ترجمه نشده‌اند و هر چند پژوهشگران متقدم ایرانی از آثار او بهره برده‌اند، اما لاورفر امروزه در زبان فارسی پژوهشگر نام‌آشنایی نیست. در اینجا می‌کوشیم نشان دهیم او چگونه هنگام بررسی تاریخ زراعت و گیاهان زراعی در چین، با دانش گستردهٔ خود در حوزهٔ زبان‌های آسیای شرقی و زبان‌های ایرانی از سفر واژگان فارسی به چین سخن گفته است. روش او گرچه بیش از هر چیز مطالعه‌ای تاریخی و سندمحور است، اما در بسیاری جاها در بردارندهٔ ملاحظات ارزشمندی است که «زبان» را به عنوان واسطهٔ انتقال فرهنگ برمی‌کشد. در واقع، سینو-ایرانیکا گرچه در مواجههٔ نخست اثری است دربارهٔ تأثیرات فرهنگی ایران بر چین با تمرکز بر کشت و زرع، اما همچنین اثری است در باب واژگان دخیل فارسی در زبان چینی. به این ترتیب روش لاورفر برای تبارشناسی پیشینهٔ برخی گیاهان زراعی در چین پیوند وثیقی با زبان‌های ایرانی، به ویژه زبان فارسی می‌یابد و ما در این مقاله بر همین پیوند تمرکز خواهیم داشت.

### ۳. روش لاورفر در سینو-ایرانیکا

لاورفر در مقدمهٔ سینو-ایرانیکا دربارهٔ روش کار خود توضیح داده است. او بر آن است که با شناسایی گیاهانی که بومی چین نبوده‌اند و از سرزمین‌های دیگر به چین وارد شده‌اند - در اینجا با تمرکز بر گیاهانی که از ایران به چین رفته‌اند - صورت فارسی (اغلب فارسی میانه و فارسی نو) آن‌ها را به دست آورد و نشان دهد این نام‌ها طی چه تحولاتی در زبان چینی پذیرفته شده‌اند. در روزگار او، گرچه واژگان دخیل در برخی حوزه‌های دیگر همچون جغرافیا یا نام‌های قبایل و مردمان در زمینهٔ تاریخی‌شان کمابیش شناخته شده بوده‌اند، اما حتی در این حوزه‌ها نیز به ندرت تلاشی برای استخراج صورت اولیهٔ ایرانی از آوانگاری چینی شکل گرفته بوده است (Laufer, 1919: 186). نوع مواجههٔ چینیان با واژه‌های بیگانه، نخستین امکان را برای تشخیص این واژگان به دست می‌داد. زیرا آنان اغلب با افزودن پیشوندهایی تبار واژگان اقتباس شده را روشن می‌ساخته‌اند. استفاده از این انضباط زمانی که لاورفر بدان اشاره کرده (idem, 187)، البته نیازمند در نظر داشتن دقایق بسیاری بوده است. از این رو گرچه کوشیده

است با در نظر داشتن این نظام و به‌کارگیری قواعد واج‌شناسی چینی کهن به صورت‌های ابتدایی واژگان فارسی دست یابد، اما همه جا اسناد تاریخی را نیز به یاری گرفته و به کمک همان‌ها توانسته است افسانه‌های غیرمستند پیرامون سفر برخی گیاهان به چین را نقد کند و اشتباهات برخی محققان معاصر خود را نشان دهد (idem, 190). اغلب این افسانه‌ها پیرامون یک واقعهٔ مسلم تاریخی شکل گرفته‌اند؛ در سدهٔ ۲ ق.م. در دورهٔ امپراتوری دودمان هان (حک: ۲۰۲ ق.م.-۲۲۰ م.)، امپراتور چین به قصد مقابله با قبایل هون که در مرزهای شمال و شمال غربی چین سرکشی می‌کردند، تصمیم گرفت با حکومت‌های نواحی باختری آشنا شود و از ایشان یاری بگیرد. او سرداری به نام چانگ کی‌ین<sup>۳</sup> را به باختر گسیل کرد. چانگ کی‌ین البته نتوانست به اهداف نظامی خود دست یابد، اما هنگامی که از پس یک اقامت طولانی سیزده‌ساله در این منطقه، از فرغانه به چین بازگشت، چندین رهاورد گرانقدر با خود به چین برد. در میان این رهاوردها، دو گیاه اسپست و انگور بسیار مهم و ارجمند تلقی شده‌اند و در تواریخ و سالنامه‌های کهن چین بدان‌ها اشاره شده است (Hirth, 1917: 108؛ نیز نک: تشری، ۱۳۵۶: ۹-۱۲). در سرزمین بسیار غنی و حاصلخیز فرغانه (برای آبادانی فرغانه در سده‌های نخست اسلامی، نک: حدود العالم، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ نیز: لسترنج، ۱۳۶۴: ۵۱۹) که واسطهٔ نخستین ارتباطات میان ایران و چین بوده است، مردمان به زبان‌ها و گویش‌های گوناگون سخن می‌گفته‌اند. اما چنانکه که چانگ کی‌ین اشاره کرده، زبان یکدیگر را درمی‌یافته‌اند (Hirth, ibid). محققان بر این باورند که در آن دوران، این ناحیه از نظر زبانی «واحدی کاملاً ایرانی» بوده و اقوام ترک هنوز بدان راه نیافته بوده‌اند (نک: قریب، ۱۳۷۴: چهارده). بنابراین آن چیزها که چانگ کی‌ین با خود از فرغانه به چین برد، نام‌های ایرانی داشته‌اند.

آگاهی تاریخی از ماجرای چانگ کی‌ین، موجب شد در تحقیقات معاصر، بسیاری گیاهان دیگر را که از نظر زمانی در دوران‌هایی متأخر به چین وارد شده بودند، جزء رهاوردهای ایرانی چانگ کی‌ین محسوب دارند. لاورفر نشان داده است که چگونه دو تن از چین‌شناسان معاصر او، فردریش هیرث<sup>۴</sup> و امیل برتشنايدر<sup>۵</sup> که دربارهٔ گیاهان نیز تحقیقاتی داشته‌اند، در این باره دچار برخی اشتباهات تاریخی شده‌اند (Laufer, 1919: 190).

نظام زبانی‌ای که چینیان برای نشان‌دار کردن واژگان دخیل از زبان‌های ایرانی به کار می‌گرفتند، بیش از هر چیز بر افزودن پیشوند، بر سر آوانوشت‌ها در زبان چینی استوار بود. مهم‌ترین و پرتکرارترین این پیشوندها، پیشوند هو (Hu) بوده است. این پیشوند یکی از نشانه‌های عمومی‌ای است که چینیان برای متمایز ساختن کلماتی که از غیرچینیان می‌گرفته‌اند،



به کار می‌برده‌اند. در دوره امپراتوری هان این پیشوند بیشتر بر سر کلماتی می‌آمد که چینیان از قبایل ترک می‌گرفتند. اما از سده ۴م. به این سو، بیشتر در مورد آسیای مرکزی و به ویژه ایران به کار گرفته شد (idem, 194-195). با وجود این، لاورفر با برشمردن ملاحظات مفصل توضیح داده است که نمی‌توان به افزودن این پیشوند، به عنوان قانونی بدون استثناء نگرست و برای آنکه استناد بدان در استدلال‌ات نهایی در باب تبار یک گیاه معتبر باشد، باید هر مورد را با در نظر داشتن زمینه بحث و ملاحظات و احتیاط‌های تاریخی همه‌جانبه بررسی کرد (idem, 195-203).

نشان دیگری که چینیان برای اشاره به نام‌های ایرانی گیاهان از آن استفاده کرده‌اند، Po-se است که به نام ایران (Parsa, Persia) اشاره دارد (در این باره، نیز نک: تشکری، ۱۳۵۶: ۱۴۲). اما حضور این پیشوند را نیز باید با در نظر داشتن احتیاط‌هایی در نتیجه‌گیری‌ها وارد ساخت. چرا که Po-se علاوه بر ایران، به منطقه‌ای مالایایی نیز اطلاق می‌شده که با چین در ارتباط بوده است (Laufer, 1919: 203). همین مشابهت، گاه موجب ابهام و اختلاف نظرهایی میان دانشمندان چینی و اروپایی شده است (برای اشاره به روش دقیق لاورفر در جدا کردن این دو اشاره، نیز نک: تشکری، ۱۳۵۶: ۴۴-۴۵).

نشانه زبانی دیگری که به خاستگاه ایرانی گیاهان اشاره دارد، افزودن پیشوند Si-žun است به معنای žun غربی که در برخی ادوار تاریخی، در منابع چینی بدون اشاره به یک قوم خاص، به نواحی جغرافیایی غرب آسیا اطلاق می‌شده و می‌توان گفت تا حدی زیادی مترادف Hu بوده است (Laufer, 1919: 203).

به این ترتیب یکی از روش‌های لاورفر برای شناسایی واژگان فارسی در زبان چینی، مطالعه و بررسی همین پیشوندهاست. اما او خود به درستی به این نکته مهم در تاریخ گیاه‌شناسی اشاره کرده است که همه گیاهانی که با نشانه‌های زبانی بالا متمایز شده‌اند، لزوماً دارای خاستگاه ایرانی نبوده‌اند، بلکه چون به واسطه ایران به چین انتقال یافته‌اند و در واقع آشنایی چینیان با آن‌ها از طریق ایرانیان صورت گرفته است، در زبان پذیرنده با نشانه‌های مرتبط با ایران نشان‌دار شده‌اند (idem, 203-204).

با این همه، چنین نیست که واژگان مورد مطالعه او همواره با چنین پیشوندهایی نشان‌دار شده باشند. گاه واژه مورد نظر او بدون نشانی ویژه، تنها صورت آوانوشت واژه‌ای فارسی است که می‌بایست به یاری قواعد تبدیل آوایی زبان چینی و البته چنانکه لاورفر بدان پایبند بوده، بر اساس اسناد و مدارک تاریخی، درباره صورت نخستین آن حدس زد. ما در ادامه به دو نمونه

مهم که فاقد چنین پیشوندهایی هستند، خواهیم پرداخت. از جمله نکاتی که لاورفر درباره این دست آوانگاری‌ها بر آن تأکید می‌ورزد، امکان دستیابی به ضبط‌هایی است که دست‌کم تا روزگار او در منابع فارسی میانه یافت نشده‌اند، اما به واسطه آوانگاشت‌های چینی موجود از آن‌ها می‌توان درباره‌شان حدس‌هایی زد.

به عنوان آخرین نکته در این بخش باید اشاره کنیم که گاهی نیز برخی واژگان مورد بررسی لاورفر در زبان چینی، در واقع ترجمه تحت‌اللفظی نام‌های فارسی‌اند و می‌توان آن‌ها را صورت‌هایی از گرت‌برداری‌های کهن به شمار آورد.

گیاهانی که لاورفر در سینو-ایرانیکا بدان‌ها پرداخته از این قرارند: اسپست، انگور، پسته، گردو، انار، کنجد و کتان، گشنیز، خیار، پیازچه و پیاز و موسیر، نخود بُستانی و باقلا، زعفران و زردچوبه، گلرنگ، یاسمین، حنا، من، انگزه، بلوط، نیل، برنج، فلفل، شکر، هلیله، زردآلو، کلم، زیره، خرما، اسفناج، چغندر قند و کاهو، کرچک، بادام، انجیر، زیتون، خرنوب، نرگس، بلسان، خربزه، شنبلیله، کُجَله و هویج. او سپس در بخشی جداگانه به گیاهان معطر، منسوجات، احجار و جواهر و فلزات گران‌بهای دارای منشأ ایرانی پرداخته است. ما در اینجا برای حفظ انسجام موضوعی تنها به برخی مداخل مرتبط با گیاهان خواهیم پرداخت تا ضمن شرح نمونه‌هایی نشان دهیم لاورفر در پژوهش خود با چه مواردی روبه‌رو بوده و چگونه عمل می‌کرده است. همچنین در باب یکی از گیاهانی که لاورفر مدخل آن را با تفصیل بیشتری نوشته - مدخل اسپست - ملاحظه‌ای را به نکات او خواهیم افزود. اما پیش از آن، بد نیست به آشنایی محققان و پژوهشگران ایرانی با آثار لاورفر و به ویژه سینو-ایرانیکا اشاره کوتاهی داشته باشیم.

#### ۴. تأثیر سینو-ایرانیکا بر پژوهش‌های فارسی

در ایران، نسل نخست ایران‌شناسان با آثار لاورفر به‌ویژه سینو-ایرانیکا به‌خوبی آشنا بوده‌اند و می‌توان درباره اهمیت این اثر نزد ایشان اشاراتی یافت (نک: افشار، ۱۳۷۲: ۱۳)؛ به عنوان مثالی برجسته، باید گفت سینو-ایرانیکا بر دانشمند ایرانی، ابراهیم پورداود، تأثیر مشهودی گذارده است.<sup>۶</sup> هرزدمانه،<sup>۷</sup> اثر پورداود که در ۱۳۳۱ش، یعنی ۳۳ سال پس از انتشار سینو-ایرانیکا، منتشر شد، از نظر ساختار تا حد زیادی شبیه سینو-ایرانیکا است؛ به این معنا که هرزدمانه نیز مانند اثر لاورفر دارای مداخل‌های مستقلی درباره گیاهان است و گرچه کتاب، بخش‌های دیگری نیز دارد (مانند گفتارهایی درباره پول، اصطلاحات و نام‌های نظامی با تمرکز بر بحث‌های زبانی

و واژه‌سازی)، اما بخش مرتبط با گیاهان آن حجم قابل ملاحظه‌ای از اثر را تشکیل می‌دهد. گفتارهای نخستین کتاب به این گیاهان اختصاص دارند: اسپست (یونجه)، نیشکر، برنج، ترنج، بنگ، کوکنار، لاله- شقایق، ذرت-گاورس-ارزن، لادن، گل آهار، آفتاب‌گردان، سیب‌زمینی، گوجه‌فرنگی، پسته زمینی، آناناس-کاکائو-کائوچوک-کوکائین-گنه‌گنه، تنباکو و گل‌آویز. در هر کدام از این گفتارها، پورداود تاریخ هر گیاه را ترسیم کرده یا نحوه ورود به ایران و آشنایی ایرانیان با آن را شرح داده است. جز آنکه سینو-ایرانیکای لاورفر یکی از منابع پرشمار مورد استفاده پورداود در نگارش این اثر است<sup>۸</sup> (پورداود، ۱۳۳۱: «نامه‌ها»، سی‌وپنجم)، باید گفت نخستین مقاله هرمزدنامه درباره اسپست با نخستین مقاله لاورفر در سینو-ایرانیکا درباره اسپست، شباهت بسیاری دارد و شاید اشاره ایرج افشار در باب آشنایی با اثر لاورفر از خلال هرمزدنامه به همین تأثیرپذیری ناظر بوده باشد (افشار، ۱۳۷۲: ۴۳۹). جالب است که پورداود در پیشگفتار کتاب، بر توجه خود به مسأله زبان تأکید کرده و چنین توضیح داده: «در این گفتارهای گوناگون همه جا سخن از واژه‌شناسی است. در آن بخش نیز که از گیاهان چون اسپست و نیشکر و برنج و ترنج و بنگ و کوکنار و لاله سخن رفته، باز سررشته واژه‌شناسی یا بحث لغوی از دست داده نشده، بویژه برای نمودن ارزش لغوی این گیاهان را برگزیدم» (همان، «پیشگفتار»، نه). این دغدغه زبانی او را می‌توان در پایان نخستین مدخل کتاب نیز باز یافت؛ آنجا که نوشته است (همان، ۱۸): «پس از یاد کردن نام و نشان و گذشته اسپست و خویشاوندان آن، باید گفت از شگفتی‌های زبانی است که چگونه لفظ بی‌نام و نشانی چون «یونجه» جای یک لغت باپدرومادر و خانه‌وکاشانه‌دار چندین هزارساله را می‌گیرد و آن را از میان می‌برد. بدبختانه در سرزمین ما این‌گونه تاخت و تازها همانند بسیار دارد؛ یونجه نمونه‌ایست از آن‌ها.»

##### ۵. گیاهان سینو-ایرانیکا<sup>۹</sup>

برای آنکه آنچه پیش‌تر درباره روش کار لاورفر و برخی دقایق مورد نظر او گفتیم، صورتی ملموس‌تر بیاید، از بین گیاهان متنوعی که او بدان‌ها پرداخته، نمونه‌هایی را انتخاب کرده‌ایم تا در این بخش به اجمال درباره آنها سخن بگوییم. کوشیده‌ایم تا این نمونه‌ها در بردارنده مجموعه ملاحظات روشی او باشند و درباره آنچه در بالا گفتیم، مثالی به دست دهند.

لاورفر در دو مقاله نخست سینو-ایرانیکا که به اسپست و انگور اختصاص دارد، بر اساس گزارش‌های به جای مانده از چانگ کی‌ین، آورده است که او در دوران اقامت خود در فرغانه به

نژاد اسب ایرانی علاقه‌مند شد (see: Hirth, 1917: 103) و به تبع آن به اهمیت تغذیه حیوان با گیاه اسپست (به معنی خوراک اسب) پی برد و از این رو، تخم آن را با خود به چین برد و کشت آن به سرعت در سراسر نواحی شمال چین گسترش یافت (Laufer, 1919: 210-211؛ نیز نک: قریب، ۱۳۷۴: سیزده-چهارده). اسپست که با نام mu-su به چین رفت و اکنون نیز به همین نام خوانده می‌شود، دارای صورت کهن‌تری بوده است: muk-suk\*. صورت تبتی اسپست نیز به این ضبط چینی شباهت بسیاری دارد: bug-sug. به اعتقاد لاورفر، این صورت‌ها به صورت نخستین واژه در زبان‌های ایرانی که می‌باید چیزی شبیه buksuk\* یا buxsux\* بوده باشد، بسیار نزدیک‌اند. اشاره توماشک،<sup>۱۰</sup> جغرافی‌دان و خاورشناس اتریشی، به واژه būsō در زبان گیلکی که معادل اسپست بوده، لاورفر را بر آن داشت که būsō را نیز با صورت نخستین واژه در زبان‌های ایرانی مرتبط بداند (Laufer, 1919: 212-213). جالب است که این کلمه یا چیزی مشابه آن را در فرهنگ‌های گیلکی در دسترس نیافتم<sup>۱۱</sup> و مرحوم ابراهیم پورداود نیز که خود زاده گیلان بوده، در مدخل «اسپست» هرمزدنامه متعرض این اشاره لاورفر نشده است. با وجود این، شاید در نظر داشتن این نکته راهگشا باشد که نام فارسی گیاهی که آن را در عربی اکلیل‌الملک می‌خوانند، به این būsō شباهت بسیاری دارد. ابوریحان آورده است که اکلیل‌الملک را به فارسی «شاه بُسه» گویند (بیرونی، ۱۳۸۳: ۲۶۱). این گیاه چنانکه دهخدا (نک: ذیل اکلیل‌الملک) اشاره کرده، «بَسک» و «بَسَه» نیز نامیده شده است. گویا که آن را به سبب شباهتش به یونجه، یونجه زرد نیز می‌نامند. مرحوم صادق کیا در جستاری که در باب نام‌های انواع تاج نوشته است، درباره گیاه «شاه‌افسر» که آن را «شاه‌بسه» نیز می‌نامند، سخن گفته و جزء دوم آن (بسه) را با بساک/پساک مرتبط دانسته است. بساک/پساک که در زبان‌های ایرانی صورت‌هایی داشته - از جمله در زبان سغدی (نک: قریب، ۱۳۷۴: 298, 51) - در فرهنگ‌های فارسی به معنی تاجی است که از گل یا گیاهان فراهم آمده باشد و آن را در جشن‌ها بر سر می‌گذاشته‌اند (کیا، ۱۳۴۶: ۵-۶). این معنی با گل اسپست و شاه‌بسک که شکلی مخروطی و شبیه تاج - که بر سر گیاه نشسته - دارد، تناسبی دارد و اگر بپنداریم būsō که توماشک بدان اشاره کرده، با بسک/بسه ارتباطی داشته، آن گاه می‌توان پنداشت آن کلمه‌ای که در فرغانه به معنای اسپست بوده و با تخم این گیاه به چین رفته نیز می‌بایست با بسک/بسه ارتباطی داشته باشد.

گیاه مهم دیگری که آن را رهاورد سفر چانگ کی‌بن به فرغانه می‌دانند و لاورفر بدان پرداخته، انگور است. در گزارش‌های به جای مانده از چانگ کی‌بن به اهمیت ساخت شراب نزد

اهالی فرغانه و شیوه‌های نگهداری آن برای چندین نسل در خانواده‌های بزرگ و اشرافی این منطقه اشاره شده است (Laufer, 1919: 221-222; also: Hitrth, 1917: 97). کلمه‌ای که همراه تخم انگور به چین رفت و هنوز هم در زبان چینی رایج است، budō و در تلفظ‌های کهن‌تر p'u-t'ao است. لاورفر با استناد به آنکه چانگ کی‌ین در فرغانه با انگور آشنا شده و این گیاه را هم از آنجا به چین برده، بر آن بوده است که نام این گیاه نیز باید از زبان مردم فرغانه اخذ شده باشد، از این رو نام انگور را در زبان چینی با باده (bāda) به معنای شراب در فارسی نو و batak در فارسی میانه، و بادیه (bādye) در فارسی نو به معنی ظرف شراب مرتبط دانسته است (Laufer, 1919: 225).

او همچنین تأکید کرده است که آشنایی چینیان با انگور فرغانه بدان معنا نیست که در چین اساساً انگور به هم نمی‌رسیده؛ در مناطق شمالی چین گونه‌هایی خودرو و وحشی از برخی انواع انگور وجود داشته، اما این گونه‌ها قابل کشت و پرورش نبوده‌اند (idem, 226-227). بنابراین آنچه از سرزمین‌های ایرانی به چین رفته، نوع یا انواع قابل کشت انگور بوده است. با این همه جالب است که گرچه چینیان از انگور استقبال کردند و به سرعت به پرورش آن پرداختند، اما بسیار دیرتر به ساخت شراب دست یازیدند. لاورفر گزارش سلیمان سیرافی متعلق به ۲۳۷ق را در باب آنکه در چین شراب انگور نمی‌سازند (نک: سلیمان سیرافی، ۱۳۸۱: ۶۳)، چنین تصحیح کرده است که ساخت شراب در جنوب چین که دریانوردان مسلمان بدانجا راه داشته‌اند، رواجی نداشته، اما در همان زمان پرورش تاک در شمال چین رایج بوده و کارخانه‌های شراب‌سازی رونق بسیار داشته‌اند (Laufer, 1919: 231-232).

از دیگر گیاهانی که لاورفر بدان‌ها پرداخته، گردو و پسته است. از آنجا که نام چینی هر دوی آن‌ها، به گوز/ کوز فارسی ارتباطی دارد، در اینجا درباره آن‌ها پیوسته سخن می‌گوییم. گردو را در زبان چینی hu t'ao می‌نامند که ترجمه تحت‌اللفظی آن چنین است: «هلوی هو». با توجه به آنچه پیش‌تر گفتیم، هو بر ساکنان نواحی غربی آسیا و به ویژه بر ایرانیان اطلاق می‌شده است و از این رو، هلوی هو را می‌توان هلوی ایران دانست. با وجود این، لاورفر به نکته ظریفی دقت کرده است: چینیان در نامگذاری گیاهان غیرچینی به انتقال همزمان معنی و صورت آوایی واژه اصلی دقت می‌کرده‌اند. Hu که در صورت‌های کهن‌تر خود شبیه به gu\* یا go\* تلفظ می‌شده و به گوش می‌رسیده، با گوز (gōz) فارسی مشابهت آوایی داشته است. از تلفیق دو اطلاع بالا درباره گردو در زبان چینی می‌توان چنین نتیجه گرفت که چینیان گردو را هلویی مثل go (گوز) یا هلوی مردم Go/Hu (ایران) می‌دانسته‌اند (idem, 256).

در مورد پسته نیز لاورفر نخست نشان داده است که در دو اثر کهن چینی به جا مانده از ۷۱۳-۷۴۱ م و ۸۶۰ م (نزدیک به روزگاری که سلیمان سیرافی (۱۳۸۱: ۶۳) از پسته در چین سخن گفته است)، از پسته به دو صورت a-yüe و a-yüe-hun نام رفته است (Laufer, 1919: 247). او با بررسی دو جزء a-yüe و hun آورده است که گرچه از فارسی باستان واژه‌ای که دلالت بر گردو کند، به دست ما نرسیده (قس: واژه‌نامه موضوعی...، ۱۳۹۱: ۵۷) که صورت فارسی باستان گردو را چنین به دست داده: \*gōda<sup>o</sup>)، ولی بر اساس برخی قرائن می‌توان حدس زد که این واژه صورتی شبیه به \*agōza یا \*āngōza داشته است. چنانکه در بالا اشاره کردیم، این واژه در فارسی نو به دو صورت کوز/گوز (gōz/kōz) وجود دارد که به صورت عام بر مغزها و به طور ویژه به گردو اطلاق می‌شده. مصوت آغازین a در صورت‌های احتمالی بالا در a-yüe چینی نیز حفظ شده و a-yüe در مجموع با در نظر داشتن برخی حذف‌ها و تبدیلات آوایی در زبان چینی، صورت تبدیل‌یافته‌ای از \*a-nwied<sup>o</sup>، \*a-gwied<sup>o</sup> یا \*a-gwüd<sup>o</sup> است (Laufer, 1919: 248). در مورد hun در a-yüe-hun نیز لاورفر بر آن است که این کلمه صورت تبدیل‌یافته‌ای از نام نوعی پسته کوهی است که در فارسی میانه بن یا ون (ben/ven) خوانده می‌شده (idem, 249) و در فارسی بن/بته/بَنک/وَن گفته می‌شود (نک: دهخدا، ذیل همین مداخل). به این ترتیب، گرچه صورت \*agoz-van در فارسی باقی نمانده، اما a-yüe-hun در زبان چینی در واقع صورتی از این ترکیب است. جالب آنکه صورت‌های kazu-kezvan، kizvan و kasu-van در زبان کردی برای نامیدن پسته به کار می‌روند (Laufer, 1919: 250). به این نکته لاورفر می‌توان این اطلاع را درافزود که در رساله خسرو و ریدک، به جا مانده از روزگار ساسانیان مشتمل بر نام بسیاری از خوراکی‌ها و میوه‌ها، در ضمن یک دستور آشپزی، از پسته گرگانی (bistag [ī] gurgānīg) نیز سخن رفته است (بند ۵۲؛ Jamasp-Asana, 1913: 31). به نقل از Parsig Database). ون گرگانی در بندهش نیز دیده می‌شود و آن را «نام دیگر درخت پسته» دانسته‌اند (بهار، ۱۳۴۵: ۳۳۴-۳۳۵). گرگان در طول تاریخ یکی از نواحی پسته‌خیز ایران بوده که به سبب مرغوبیت محصولش، شهرتی داشته است (ابریشمی، ۱۳۷۳: ۱۹-۲۰، ۳۳). ابوریحان در الصیدنه (۱۳۸۳: ۷۷۲) از قول حمزه اصفهانی آورده است که پسته را «ون کُرگانی» نیز می‌نامند و این کُرگانی به احتمال بسیار تصحیف گرگانی باشد (نیز نک: ابریشمی، ۱۳۷۳: ۳۳) با وجود این، به نظر می‌رسد شباهت این ضبط با آنچه لاورفر درباره واژه دخیل فارسی در چینی آورده، در کنار آنچه در زبان کردی به پسته اطلاق می‌شود، همچنان مجالی برای تأمل بیشتر، دست کم درباره صورت به‌چین‌رفته واژه فارسی باشد.

اما خود نام پسته (pi-se-tan) نیز در متون به جای مانده از دوره امپراتوری مینگ (حک: ۱۳۶۸-۱۶۴۴م) به عنوان یکی از محصولات سمرقند دیده می‌شود. به اعتقاد لاورفر، چنین به نظر می‌رسد که چینی‌ها تغییرات گفتار ایرانی را دنبال می‌کرده‌اند و با گذشت زمان، صورت «پسته» را با صورت فارسی میانه مرکب از انگوزه + بن / ون جایگزین ساخته‌اند (Laufer, 1919: 253). از میان مغزها، نام بادام نیز به چینی راه یافته: p'o-tan که آوانگاری صورت فارسی میانه vadam و فارسی نو بادام (bādām) است (idem, 406).

لاوفر در مدخل پیاز و پیازچه و موسیر نیز به تلاشی دیگر برای آوانگاری کلمه‌ای فارسی به زبان چینی اشاره کرده است. در دوره امپراتوری تانگ (حک: ۶۱۸-۹۰۷م)، امپراتور تایتسونگ<sup>۱۲</sup> (۶۲۶-۶۴۹م) مجلسی ترتیب داد تا در آن با گیاهانی که در چین کشت نمی‌شده‌اند، آشنا شود. یکی از این گیاهان Hun-t'i، چیزی شبیه به پیاز، اما از آن سفیدتر و تلخ‌تر، توصیف شده که ساییده خشک کرده آن همچون دارچین و فلفل معطر بوده است (idem, 303-304). لاورفر بر آن است که Hun-t'i تلاشی است برای آوانگاری صورت کهن تر gwun-de\* که در فارسی میانه و نو به صورت گندنا ضبط شده و احتمالاً موسیر بوده است که در ایران و آسیای غربی به دست می‌آمده، اما در چین یافت نمی‌شده (idem, 304). این گندنا که در زبان فارسی اغلب به عنوان نوعی «تره» شناخته می‌شود، گیاهی از «طایفه سیر» بوده است که در عربی به آن «کراث» گفته می‌شود (بیرونی، ۱۳۸۳: ۸۵۹) و برخی انواع آن را شبیه به پیاز نیز دانسته‌اند (نک: محمدمؤمن حسینی، ۱۳۳۸: ۲۱۸).

گیاه دیگر خرماس است که هرگز بومی چین نبوده است و گرچه آب و هوای چین برای زرع آن مناسب نبوده، اما گویا که مردمان چین به پرورش آن علاقه‌ای داشته‌اند و عده‌ای آن را در خانه‌های خود پرورش می‌داده‌اند (نک: سلیمان سیرافی، ۱۳۸۱: ۶۳). برخی منابع چینی که هم‌روزگار با عصر ساسانیان نگارش یافته‌اند، از خرما ذیل ts'ien nien tsao به معنای عناب هزارساله سخن گفته‌اند. زیرا چینیان عناب را می‌شناخته‌اند و این گیاه در چین می‌رویده است. در منابع دیگری نیز این گیاه Po-se tsao به معنای عناب ایرانی نامیده شده است (Po-se) چنانکه پیش‌تر اشاره رفت، در منابع چینی به سرزمین ایران اشاره داشته، اما نام فارسی ضبط شده در منابع چینی چنین صورتی دارد: k'u-man که احتمالاً خود صورتی از k'ut(k'ur) بوده است. لاورفر این آوانگاشته را تلاش برای ضبط صورت فارسی میانه \*xurman<sup>۱۳</sup> و صورت فارسی خرما (xurmā) دانسته است (Laufer, 1919: 385). در دوره امپراتوری یوآن

(حک: ۱۲۷۱-۱۳۶۸م) صورت فارسی نو خرما، به صورت k'u-lu(ru)-ma آوانگاری شده است (idem, 385-386).

لاوفر در یک مورد دیگر، به فرآورده‌ای گیاهی به نام من اشاره کرده است. من قندی است که در شرایط ویژه بر برگ و پوسته گیاهانی خاص، یا به سبب خوردگی پوست ساقه و تنه به دستیاری حشرات یا نشتر زدن بر گیاهان می‌نشیند. چنین است که من به گیاهی یکه اختصاص ندارد و گیاهان چندی‌اند که از آن‌ها من به دست می‌آید. در سالنامه‌های به‌جامانده از امپراتوری سوئی (حک: ۵۸۱-۶۱۸م.) از گیاهی در منطقه تورفان سخن به میان آمده به نام چینی yan ts'e که معنای تحت‌اللفظی آن چنین است: «خار گوسفند». در اثری دیگر از سده ۸م. از گیاهی سخن رفته که ایرانیان (مردمان هو) از آن عسل می‌گرفته‌اند. آوانگاری نام این گیاه چنین است: k'ie-p'o-lo که می‌بایست صورتی از k'it(k'ir)-bwuδ-la باشد. جزء نخست این نام ظاهراً با خار (xār) فارسی و جزء دوم آن با بره (burra/bura) مطابقت دارد. به این ترتیب به نظر می‌رسد yan ts'e در واقع ترجمه صورت فارسی میانه یا سغدی نام این گیاه - خاربره- بوده باشد؛ صورتی که تاکنون در منابع ایرانی به دست نیامده، اما چنانکه به نظر می‌رسد، در منابع چینی حفظ شده است. گزارش‌های مضبوطی از وجود آن در تورفان اواخر سده ۱۰م. نیز به دست آمده است (idem, 343-344). این گیاه را در فارسی نو خارشتر یا خاریزی می‌نامند (idem, 344) و فرآورده گیاهی آن را ترنگبین می‌گویند. ابوریحان در الصیدنه از قول حمزه اصفهانی نقل کرده است (۱۳۸۳: ۳۶۳) که خارشتر را در خراسان، تر و در اصفهان، اشتر می‌نامند و از این رو ترنگبین را اشترنگبین نیز می‌گویند. این ترنگبین از زبان مردمان سمرقند به زبان چینی راه یافته و به صورت ta-lañ-ku-pin ضبط شده است (Laufer, 1919: 345).

### نتیجه

در این نوشتار کوتاه کوشیدیم نشان دهیم برتولد لاورفر، چین‌شناس و مردم‌شناس سده گذشته که در پژوهش‌های خود بر فرهنگ و تمدن چین تمرکز داشته، به طور ویژه به زبان فارسی نیز پرداخته است. روابط فرهنگی ایران و چین در ادوار گوناگون چنانکه در جلوه‌های عینی و ملموس زندگی ایشان تأثیر گذارده، خود را در جامعه اقتباس‌های زبانی نیز آشکار ساخته و نمی‌توان بدون در نظر داشتن مطالعات زبانی، درباره رابطه فرهنگی آن‌ها سخن گفت. اما از آنجا که گاه پیشینه این روابط بسیار کهن است، برای زدودن غبار تاریخ و دستیابی به چهره روشنی از



آن‌ها، می‌باید به دانش‌هایی چند آراسته بود. لاورفر با بهره‌مندی از این دانش‌ها و با شناختی که از منابع کهن و اصیل چینی داشت، توانست بر اساس قواعدی، صورت‌های دخیل فارسی در چینی را بیابد یا درباره آن‌ها حدس‌هایی قابل تأمل پیش نهد. بنای او در این کار، بیش از هر چیز بر پایه سنجش مدارک تاریخی و تکیه بر قواعد واژه‌سازی و تبدیلات آوایی و همچنین آگاهی از نظام‌های مختلف آوانگاری در دوره‌های مختلف زبانی در چین بوده است. همچنین از برخی اشارات او می‌توان دریافت که او خود یکی از سودمندی‌های کار خویش را آن می‌دانسته است که امکان دستیابی به ضبط برخی از صورت‌های مفقود فارسی میانه نام گیاهان را که در زبان چین آوانگاری شده‌اند، فراهم می‌آورد. دستاورد او مجموعه‌ای است که هم در مطالعه تاریخ فرهنگ و تمدن دو کشور ارزشمند است و هم ملاحظات ویژه زبانی‌ای را عرضه می‌دارد که به واسطه تمرکز موضوعی، دربردارنده دقایقی است که شاید در مطالعات عمومی زبان کمتر بدان‌ها پرداخته شود.

### یادداشت‌ها

۱. این مقاله در ۱۹۹۳م به زبان چینی منتشر شد و سپس خلاصه‌ای از آن به زبان انگلیسی نیز انتشار یافت.
2. Frantz Boas
3. Čan K'ien
4. Friedrich Hirth
5. Emil Bretschneider
۶. کسان دیگری همچون منوچهر امیری در فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار یا تحقیق درباره کتاب الابنیه فی حقایق الادویه (۱۳۵۳: ۱۰، ۷۲، ۱۵۲، ۱۸۴) از اثر لاورفر استفاده کرده‌اند.
۷. مرحوم پورداد این اثر را به نام نوه خود، هرمزد نفیسی، هرمزدنامه نامیده است (نک: پورداد، ۱۳۳۱: «پیشگفتار»، شانزده).
۸. ایرج افشار (۱۳۵۴: ۲۰) درباره روش پژوهشی پورداد نوشته است: «پورداد در تحقیقات علمی خود روش دانشمندان آلمانی را به کار می‌بست. مخصوصاً از حیث نشان دادن مراجع متعدد و حاشیه‌های زیاد کاملاً تحت تأثیر آنان بود.»
۹. ما در اینجا از درج واژه‌نگارهای چینی که لاورفر نقل کرده، به سبب آنکه چیزی به بحث فعلی نمی‌افزاید و تنها کار حروف‌نگاری این نوشتار را دشوارتر می‌سازد، صرف‌نظر کرده‌ایم. در همه آوانوشت‌ها صورت مضبوط در سینو-ایرانیکا بدون تغییر حفظ شده است. اشاره به این نکته ضروری است که لاورفر از صورت آوانوشت ñ برای ترکیب ng استفاده کرده است (see: Laufer, 1919: 188).
10. Tomaschek
۱۱. منظور فرهنگ گیلکی منوچهر ستوده (۱۳۹۰، رشت: فرهنگ ایلیا) و فرهنگ گیل و دیلم، اثر محمود پاینده

لنگرودی (۱۳۶۶، تهران: امیرکبیر) است.

## 12. T'ai Tsun

۱۳. صورت فارسی میانه خرما در مینوی خرد (نک: تفضلی، ۱۳۴۸: ۱۱۱) و خسرو و ریدک (بند ۵۱ و ۵۲: Jamasp-Asana, 1913: 31)، به نقل از Parsig Database ضبط شده است. نیز نک: MacKenzie, 1986: 94.

## منابع

- ابریشمی، محمدحسن (۱۳۷۳). *پسته ایران: شناخت تاریخی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- افشار، ایرج (۱۳۵۴). «دربارۀ پورداود». *فرهنگ ایران زمین*، ش ۲۱، صص ۱۶-۲۱.
- ----- (۱۳۷۲). *مقدمه و تعلیقات بر: خطای نامه*. علی اکبر خطایی. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- امیری، منوچهر (۱۳۵۳). *فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار یا تحقیق درباره کتاب الابنیه فی حقایق الادویه*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- آلاتو، آنتونی (۱۳۷۳). *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*. ترجمۀ یحیی مدرس. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بدیعی، نادره (۱۳۷۰). «سفر به سنجان چین، واژه‌های فارسی در زبان اویغوری». *کک*، ش ۲۵-۲۶، صص ۱۶۰-۱۷۰.
- بهار، مهرداد (۱۳۴۵). *واژه‌نامه بندهش*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۳). *الصیینه فی الطب*. ترجمۀ باقر مظفرزاده. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۳۱). *هرمزنامه*. تهران: بی‌جا.
- تشکری، عباس (۱۳۵۶). *ایران به روایت چین باستان*. تهران: مؤسسه روابط بین‌المللی.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۸). *واژه‌نامه مینوی خرد*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جفری، آرتور (۱۳۷۲). *واژه‌های دخیل در قرآن*. ترجمۀ فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۶۳). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۹۹). *لغت‌نامه دهخدا، نسخه دیجیتال بر اساس نسخه فیزیکی ۱۵ جلدی انتشار سال ۱۳۷۷* (<http://dehkhoda.ut.ac.ir>). تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی دانشگاه تهران.
- سلیمان سیرافی (۱۳۸۱). *سلسله‌التواریخ*. با گردآوری و اضافات ابوزید حسن سیرافی. ترجمۀ حسین قره‌چانلو. تهران: اساطیر.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). *فرهنگ سعیدی*. تهران: فرهنگان.
- کیا، صادق (۱۳۴۶). «تاج». *هنر و مردم*، ش ۶۰، صص ۴-۱۴.
- لستنچ (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمۀ محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- محمدمؤمن حسینی (۱۳۳۸). *تحفه حکیم مؤمن*. با مقدمه محمود نجم‌آبادی. تهران: کتابفروشی مصطفوی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۷). *زبان‌شناسی و زبان فارسی*. تهران: علمی.
- *واژه‌نامه موضوعی زبان‌های باستانی ایران: گیاهان و اندام‌های گیاهی، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها* (۱۳۹۱). زیر نظر حسن رضایی باغبیدی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- Bakhtyar, Mozafar (1994). "China". In: Geoffrey Roper (ed.), *World Survey of Islamic Manuscripts* (Vol. 4.). London: Al-Furqān Islamic Heritage Foundation.
- Bronson, Bennet (2003). "Berthold Laufer". *Fieldiana: Anthropology, Field Museum of Natural History*, New Series, No. 36, pp. 117-126.
- Clark, Walter E. et al. (1934). "Berthold Laufer, 1874-1934". *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 54, No. 4, pp. 349-362.
- EIr (2011). "CHINESE-IRANIAN RELATIONS viii. Persian Language and Literature in China". *Encyclopaedia Iranica*, available at: <https://iranicaonline.org/articles/chinese-iranian-viii>.
- Hummel, Arthur W. (1936). "Berthold Laufer: 1874-1934". *American Anthropologist*, New Series, Vol. 38, No. 1, pp. 101-111.
- Hitrh, Friedrich (1917). "The Story of Chang K'ien, China's Pioneer in Western Asia: Text and Translation of Chapter 123 of Ssi-Ma Ts'ien's Shī-Ki". *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 37, pp. 89-152.
- Hobson, R. L. (1935). "Berthold Laufer". *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, No. 1, pp. 230-232.
- Laufer, Berthold (1914). *Chinese Clay Figures*. Chicago: Field Museum of Natural History.
- ----- (1919). *Sino-Iranica: Chinese contributions to the history of civilization in ancient Iran*. Chicago: Field Museum of Natural History.
- Liu Yingsheng (2010). "A Lingua Franca along the Silk Road: Persian Language in China between the 14<sup>th</sup> and the 16<sup>th</sup> Centuries". *Aspects of the Maritime Silk Road: From the Persian Gulf to the East China Sea*, ed. Ralph Kauz, Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- MacKenzie, D. N. (1986). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford University Press.
- Sarton, George (1920). "Review: [Untitled]". *Isis*, Vol. 3, No. 2, pp. 299-302.

### پایگاه اینترنتی

parsigdatabase.com (تاریخ آخرین دسترسی: ۹۹/۱۰/۱)

